

مبادی ارزشی و ایدئولوژیک لیبرالیسم* (۵)

لیبرالیسم و امپریالیسم**

تحقیق از: آیلین سالیون^۱ - دانشگاه کلمبیا

ترجمه از: دکتر سعید زبیا کلام - انجمن حکمت و فلسفه ایران

همچنین، میل نظراتش دربارهٔ امپراتوری را در زمانی طرّاحی و تکوین نمود که هم برای امپراتوری بریتانیا و هم برای رویکرد لیبرالیستی نسبت به آن، حسّاس و مهم بود. او وارث سنت لیبرالیستی بود که عمدتاً ضدّ امپریالیست بود.^۶ وی در تبدیل این سنت به توجیه یک امپراتوری پیچیده نقش رهبری فکری را به عهده داشت. به واقع، میل نخستین دفاعیهٔ کاملاً مبسوط و مهم از امپریالیسم قرن نوزدهم بریتانیا را تحریر کرد. نظرات وی و تغییرات ایدئولوژیکی که وی رهبری کرد بازتاب این احساس نوظهور قرن نوزدهمی بود که موقع بین‌المللی مسلط و جیره انگلستان در نتیجهٔ بی‌ثباتی سرمایه‌داری داخلی و نیز توسط رقبای سیاسی و اقتصادی خارجی به خطر افتاده است. میل و اصحاب وی امپریالیسم راراه‌حلی برای این مسائل اقتصادی و سیاسی می‌دانستند. بعدها این براهین لیبرالیستی توسط ناقدان قرن بیستم امپراتوری، از قبیل هابسون^۷ و لنین، البته از موضع سیاسی مخالف، به شکل بسیار جالب مطرح گردید.

سنت لیبرالیستی

موضع لیبرالیستی تا نیمهٔ قرن نوزدهم بدان شکل که بوسیلهٔ ادم اسمیت^۸، بنتام^۹ و جیمز میل^{۱۰} صورتبندی شده بود عمدتاً

هدف من در این مقاله بررسی توجیهی است که جان استوارت میل از امپریالیسم قرن نوزدهم انگلستان به دست می‌دهد. محققان معاصر این جنبه از اندیشهٔ میل را به هیچ وجه مورد مطالعه قرار نداده‌اند. به نظر من این غفلت مهمی است و بررسی دقیق نظرات میل دربارهٔ امپراتوری بریتانیا به چند دلیل قابل توجیه است. توجیه میل از امپریالیسم مؤلفهٔ مهمی از اندیشهٔ سیاسی اوست. میل در سرتاسر زندگی خود، چه به عنوان یک محقق و چه به عنوان یک مقام «کمپانی هند شرقی» امپراتوری بریتانیا را مورد مطالعه قرار داده بود. آراء وی نه تنها بازتاب دیدگاه نظری کلی او، بلکه حاکی از تجربهٔ طولانی وی به عنوان یک مدیر اجرایی است. نظرات و استدلالهای میل دربارهٔ امپریالیسم در آثار عمده‌ای چون اصول اقتصاد سیاسی^۱ و ملاحظاتی دربارهٔ دولت نمایندهٔ مردم^۲ و نیز در مقالاتی برای مجلهٔ وست مینسترری و یو^۳ و گزارشهایی برای روزنامهٔ مورنینگ کرونیکل^۴ و مکاتبات اداری اش با «کمپانی هند شرقی»، و در نامه‌های خصوصی اش بیان شده است. نظریهٔ امپراتوری میل، هم فی نفسه مهم است و هم به دلیل نور روشنگری که به دیگر جوانب اندیشهٔ میل، بویژه نظراتش دربارهٔ آزادی، دموکراسی، و سرمایه‌داری صنعتی می‌افکند.

* این مجموعه که توسط آقای دکتر سعید زبیا کلام گزینش، ویرایش و گردآوری شده است حاوی سلسله مقالاتی تاریخی و فلسفی است که چگونگی حضور و نفوذ موازین ارزشی و ایدئولوژیک خاصی را در فرآیند تکوین و تحول لیبرالیسم مورد تحقیق و تفحص قرار می‌دهد.

** مشخصات کتابشناختی مقاله بدین شرح است:

است جریان خواهد یافت.^{۱۳}

در سالهای اولیه قرن نوزدهم، جز مرکانتیلیسم، برهان اقتصادی دیگری برای امپریالیسم رواج یافت. برهان جدید این بود که مستعمرات مفری برای جمعیت مازاد است و در نتیجه عرضه نیروی کار در داخل را کاهش و مزد آن را افزایش می‌دهد. بحث بر سر این موضوع، این مسأله را پیش آورد که آیا انگلستان سرمایه‌مازاد و نیز جمعیت مازاد دارد یا نه. برهان چنین بود که برای اعزام جمعیت به خارج و تأمین آنها در ابتدای اقامتشان به سرمایه نیاز است. بنابراین، این سرمایه برای سرمایه‌گذاری در داخل موجود نخواهد بود. اگر چنین سرمایه‌ای «مازاد» باشد، صدور جمعیت به خارج از کشور سودآور خواهد بود و اگر این سرمایه «مازاد» نباشد، چنین صلوری زبان‌بخش خواهد بود. مسأله سرمایه‌مازاد در تمامی مباحثات قرن نوزدهم درباره امپریالیسم بطور جدی مطرح بود و محور نقادی‌های هابسون و لنین گردید.

پاسخ بنتام به برهان دوم اقتصادی برای امپریالیسم ناهمساز و متشتت بود. وی در آثار اولیه‌اش این فکر را رد کرد که مستعمرات به‌لحاظ اقتصادی پناهمگاهی سودمند برای جمعیت مازاد است. او بر آن بود که مسأله جمعیت در انگلستان حاد نیست و در صورتی که چنین شود، عاقلانه‌ترین سیاست این است که به مهاجرت داوطلبانه و «آزاد»^{۱۴} متوسل شویم. در این سالها بنتام، همچون اسمیت، استدلال می‌کرد که انگلستان دچار مسأله سرمایه‌مازاد نیست و در خود انگلستان فرصت‌های سرمایه‌گذاری فراوان، بویژه در کشاورزی، برای کل سرمایه انباشته شده وجود دارد. انگلستان متکی به تجارت خارجی نیست و از صدور سرمایه برای ایجاد و حفظ مستعمرات سودی نخواهد برد.^{۱۵} باوجود این، بنتام در آثاری که بین سالهای ۱۸۰۰ و ۱۸۰۵ نوشت موضع خود را در قبال این مسائل تغییر داد، و به وضوح اعلام کرد که انگلستان دچار مازاد جمعیت است و مستعمرات علاج و گشایشی برای این مشکل است. همچنین، بنتام چند بار در آن سالها اظهار داشت که انگلستان دچار مازاد سرمایه است. وی چنین استدلال می‌کرد که چون مواعی برای سرمایه‌گذاری در کشاورزی وجود دارد سرمایه‌های بیش از آنچه بتوان تمام آن را با نرخ بازده قابل قبول سرمایه‌گذاری کرد، انباشته شده است. بنابراین، صادرات سرمایه برای ایجاد و نگهداری مستعمرات به‌لحاظ اقتصادی سودمند است.^{۱۶} بنتام آثاری که در آنها این آراء را به‌روشنی بسط داده بود منتشر نکرد. بنتام در سالهای بعدی حیاتش به‌مواضع ضد امپریالیستی‌اش بازگشت و تأکید می‌کرد که هیچ‌گاه از آنها عدول نکرده است.^{۱۷} در نتیجه، آثار و نفوذ بنتام، باوجود تشتت آشکار، در این مورد همچون سایر موارد عمدتاً ضد امپریالیستی بود.

جیمز میل، برخلاف بنتام، همواره این برهان اقتصادی را که مستعمرات گشایشی برای جمعیت مازاد انگلستان است رد می‌کرد. در واقع، بنتام تا حدودی تحت تأثیر جیمز میل بود که آثار دوره میانی‌اش را

ضد امپریالیستی بود. درست است که لیبرال‌ها درباره موضوع امپراتوری از بعضی جهات موضوعی دوگانه و مذبذب داشتند، اما استدلال آنها در مناقشات مختلف خود اساساً این بود که انگلستان چه به‌لحاظ سیاسی و چه از جهت اقتصادی از داشتن امپراتوری سودی نخواهد برد.

اسمیت، بنتام، و جیمز میل هر سه در مورد منافع اقتصادی، در برابر نگرش مرکانتیلیستی موضع‌گیری می‌کردند. مطابق آن، انگلستان باید مستعمرات را حفظ می‌کرد تا تجارت آنها را انحصاری کند. لیبرال‌ها استدلال می‌کردند که در واقع انگلستان از انحصار تجارت با مستعمرات سودی نمی‌برد. اسمیت بر این اعتقاد بود که نظام اقتصادی انگلستان به علت رابطه با مستعمرات نامتوازن و غیر کارآمد است. انحصار تجارت باعث می‌شد که مقدار بسیار زیادی سرمایه به‌جای اقتصاد داخلی و تجارت با کشورهای دیگر در تجارت با مستعمرات سرمایه‌گذاری شود. اسمیت مسلماً معتقد بود که انحصار تجارت با مستعمرات سودهای فراوانی برای سرمایه‌گذاران انگلیسی به بار می‌آورد. این انحصار، رقابت برای تجارت با مستعمرات را کاهش می‌داد و بدین ترتیب سودهای سرشاری برای آنها می‌کرد که در آن شرکت می‌کردند به همراه داشت. گذشته از این، سرمایه‌ای که جذب تجارت با مستعمرات می‌شد باعث کاهش رقابت در انگلستان می‌گشت و در نتیجه سودهای بالایی نیز نصیب بازار داخلی می‌کرد. اما این سودها هیچ مزیت واقعی اقتصادی نداشت. این سودها از حداقل لازم برای ایجاد سرمایه‌گذاری بسیار بالاتر بود و به‌عده معدودی، به‌زیان اکثریت نفع می‌رساند و موقع رقابتی انگلستان در تجارت با دیگر کشورها را تضعیف می‌کرد.^{۱۸} اسمیت استدلال می‌کرد که اگر انگلستان بر اساس تجارت آزاد عمل کند سرمایه‌اش بطور طبیعی در کارآمدترین و مولدترین حوزه‌ها جریان خواهد یافت و به‌گونه‌ای متوازن بین بازارهای داخلی و خارجی توزیع خواهد شد. اسمیت معتقد بود که فرصت‌های زیادی برای سرمایه‌گذاری پر منفعت در خود انگلستان وجود دارد و اگر بخشی از سرمایه از تجارت با مستعمرات برداشته شود و در داخل سرمایه‌گذاری گردد کشور سود خواهد برد.^{۱۹}

بنتام و جیمز میل نیز به‌گونه‌ای ساده‌تر و سراسر از اسمیت استدلال می‌کردند که انگلستان هیچ نفع اقتصادی از انحصاری کردن تجارت با مستعمرات نمی‌برد. بنتام و میل معتقد بودند که تجارت مولود سرمایه است و بنابراین، هر کشوری همان مقدار تجارت خواهد داشت که سرمایه دارد. انحصار انگلستان فقط تضمین می‌کند که سرمایه بطور بسیار نامتوازن در تجارت با مستعمرات جریان یابد. بدون وجود انحصار، سرمایه چه در داخل و چه در خارج، بطور طبیعی در حوزه‌های دیگری که بطور طبیعی کارآتر

منتشر نکرد. جیمز میل می‌پذیرفت که انگلستان دچار جمعیت مازاد است و این که در بعضی شرایط استعمار می‌تواند راه‌حلی برای این مشکل باشد. این شرایط به عرضه و تقاضای سرمایه‌ار تباط داشت. میل معتقد بود که استعمار مستلزم هزینه کردن سرمایه است و بدین اعتبار سرمایه کمتری برای سرمایه‌گذاری در داخل وجود خواهد داشت. او همواره طرفدار قانون سی^{۱۸} بود که مطابق آن، در انگلستان ناگزیر فرصت‌های سرمایه‌گذاری فراوان برای تمام سرمایه‌های انباشته شده وجود دارد. میل نتیجه می‌گرفت که سرمایه صرف شده در جهت استعمار زبانی واقعی برای داخل کشور است؛ زیان ناشی از کاهش اشتغال، کاهش تقاضای نیروی کار، و در نتیجه کاهش دستمزدها. مستعمرات فقط در صورتی منفعت اقتصادی خواهند داشت که کاهش جمعیت بیشتر از سرمایه از دست رفته باشد. معنای این مطلب برای جیمز میل این بود که مستعمرات فقط در صورتی امتیازی به همراه خواهند داشت که فاصله زیادی از کشور مادر نداشته باشند.^{۱۹} مستعمرات انگلستان با توجه به این شرط هیچ نفع واقعی نخواهند داشت.

بنابراین، اسمیت، بنتام و جیمز میل استدلال می‌کردند که انگلستان از انحصار تجارت یا از صدور نیروی انسانی و سرمایه سودی نمی‌برد. افزون بر این، آنها معتقد بودند که زیان انگلستان به علت هزینه دفاع از مستعمرات و حفظ حکومت‌هایشان مضاعف می‌شود. آنها نتیجه می‌گرفتند که مستعمرات هیچ نفع اقتصادی ندارند و برعکس، زبانی آشکار هستند.^{۲۰}

لیبرال‌ها همچنین معتقد بودند که انگلستان هیچ نفع سیاسی از مستعمرات به دست نمی‌آورد. آنها معتقد بودند که نیرو یا قدرت سیاسی یک ملت تابعی از مقدار سرزمین تحت اداره آن نیست.^{۲۱} بنتام در اواسط زندگی اش گهگاه اظهار می‌کرد که مستعمرات مبنای معقولی برای افتخار ملی است. مع ذلك، بنتام حتی در این دوران هم بر بیفایده‌گی سیاسی مستعمرات تأکید می‌ورزید. اسمیت، بنتام و جیمز میل جملگی استدلال می‌کردند که مستعمرات موقع نظامی انگلستان را نیز تضعیف می‌کنند، زیرا کشور مادر ناگزیر است از مستعمرات دفاع کند در حالی که مستعمرات متقابلاً چنین وظیفه‌ای ندارند.^{۲۲} در نهایت، هر سه اینان مستعمرات را علت اصلی جنگ می‌دانستند و بنابراین آن را ضرری سیاسی نیز محسوب می‌کردند.^{۲۳}

لیبرال‌ها مستعمرات را به حدی برای انگلستان زیان بخش می‌دیدند که ناچار به طرح این سؤال گشتند که اساساً چرا باید مستعمره داشت. پاسخ آنها از این قرار بود که انگلستان مستعمراتش را به این خاطر حفظ می‌کند که این مستعمرات در خدمت منافع شوم اقلیت حاکم اند، اقلیتی که منافع خود را به بهای منافع اکثریت دنبال می‌کند.^{۲۴}

لیبرال‌ها بر اساس این برهین توصیه کردند که انگلستان به استیلاي خود بر مستعمرات پایان دهد. پیشنهاد آنها این بود، گرچه قطعاً می‌دانستند که حکومت‌ها معمولاً و بلکه هیچ‌گاه مملوکات خود را داوطلبانه رها نمی‌کنند. اسمیت برای آن دسته از مستعمرات انگلستان که سکته آنها غالباً انگلیسی یا از نژاد اروپایی بودند، از جمله آمریکا، ایرلند و هند غربی، دو سیاست بدیل پیشنهاد کرد. انگلستان می‌توانست به‌سادگی این کشورها را هم به سود خود و هم به نفع آنها آزاد کند یا اینکه در چارچوب یک فدراسیون امپراتوری، آنها را از همان وضعی برخوردار سازد که خود دارد. این بدیل دوم متضمن حفظ نوعی امپراتوری بود بدون اینکه انگلستان توفقی در آن داشته باشد. تمام «استانها» نمایندگان خود را به یک مجمع عمومی امپراتوری اعزام می‌کردند. اسمیت پیش‌بینی روزی را می‌کرد که تولید آمریکا از درآمد مالیاتی بریتانیا افزون شود. در این صورت مقرر امپراتوری بطور طبیعی بدان بخش از امپراتوری منتقل می‌شد که بیشترین سهم را در دفاع عمومی و حمایت از کل امپراتوری داشت.^{۲۵}

بنتام در بخش اعظم حیاتش، و جیمز میل در سرتاسر زندگی اش، توصیه می‌کردند که انگلستان مستعمرات سفیدپوست نشین خود را بدون هیچ قید و شرطی آزاد سازد.^{۲۶}

در سالهای پس از اسمیت، لیبرال‌های انگلیسی دو استثناي بزرگ در مورد این سیاست کلی مخالفت با امپراتوری قائل شدند: ایرلند و هند. اسمیت در نظر خود نسبت به این کشورها همچون سایر کشورها ضد امپریالیست باقی ماند. وی به رده‌بندی ملت‌ها به متمدن و غیر متمدن یا به ارائه موضعی استوار و انعطاف‌ناپذیر نسبت به این یا آن ملت چندان تمایلی نداشت. وی ایرلند را در همان گروهی قرار می‌داد که مستعمرات سفیدپوست نشین انگلستان را، و همان بدیل‌های استقلال یا فدراسیون کشورهای برابر را برای آن تجویز می‌کرد.^{۲۷} اسمیت هند را ابتدا کشوری وابسته انگلستان نمی‌شناخت. وی به گونه‌ای می‌نوشت که گویی به محض اینکه انحصار تجاری «کمپانی هند شرقی» برداشته شود هند یکی دیگر از شرکای مستقل تجاری آزاد انگلستان خواهد شد. تفاوت هند با سایر شرکاء نه به لحاظ فرهنگی بلکه عمدتاً از نظر توسعه اقتصادی بود. اسمیت در مورد سطح تمدن هندیان موضع استوار و پابرجایی نداشت. وی گناه هندیان را از تجالاً وحشی‌های بی تمدن می‌خواند، و در بعضی مواقع دیگر راجع به ثروت و فرهنگ فوق العاده آنها اظهار نظر می‌کرد.^{۲۸} با وجود این، آنچه بطور کاملاً قطعی اظهار می‌کرد این بود که هند به لحاظ اقتصادی توسعه یافته است و بنابراین اگر بنا باشد شریک تجاری قابل‌نیاز مند حضور نظامی و سیاسی گسترده تر انگلستان است. وی از ایجاد دژهای مسلح و شهرک‌های تجار حمایت می‌کرد، و معتقد بود که زمین‌هایی که «کمپانی هند شرقی» تصاحب کرده است باید حفظ و در اختیار مقام سلطنت گذاشته شود و به منزله منبعی برای درآمد مورد استفاده قرار گیرد.^{۲۹} اسمیت حضور

جیمز میل باقی گذاشت، بنام معتقد گشت که بواسطه جیمز میل او قانونگذار خاموش هند انگلستان خواهد بود.^{۳۶}

جیمز میل نخستین لیبرالی بود که احتجاجی همساز برای حکومت انگلستان بر هند ارائه کرد. وی به همان گونه که برای ایرلند استدلال کرده بود، برای هند برهان می کرد که یورش ها و غارت های اولیه این کشور مایه تأسف اما بر گشت ناپذیر است. انگلستان اکنون نه تنها باید سیطره خود را بر هند حفظ کند بلکه حتی باید آن را صرفاً به خاطر خود هندیان بسط دهد. در نظر میل، مسأله میزان تمدنی که ملتی به آن نائل شده است بسیار مهم بود. وی کاملاً یقین داشت که هندیان بی تمدن و وحشی هستند و قادر به اداره خود نیستند.^{۳۷} با این وصف، او معتقد بود که با «شکل ساده ای از حکومتی مستبد که با شرافت و هوش اروپایی تعدیل شده باشد»^{۳۸} انگلستان نظم و امنیت را به هندیان خواهد بخشید و آنها را آماده خواهد ساخت تا نهایتاً به مرحله عالی تری از تمدن گام نهند. جیمز میل عمدتاً به اصلاح نظام های حقوقی و ارضی هند تمایل داشت. در زمینه نظام حقوقی، وی به منظور ایجاد یک ساختار حقوقی مقتدر تر، از بکارگیری اصول سادگی و تمرکز بنام حمایت می کرد. در مورد نظام ارضی، وی با سیاست سابق یعنی ایجاد طبقه ای از اشراف زمین دار هندی سخت مخالفت می ورزید. او استدلال می کرد که حکومت باید مالک نهایی باشد، باید زمین را به یکایک دهقانان واگذار کند و بدین ترتیب، آنها را مستأجران دراز مدت خود سازد.^{۳۹}

با این اوصاف، منصفانه است چنین نتیجه بگیریم که سنت لیبرالیستی که جان استوارت میل وارث آن بود غالباً ضد امپریالیستی بود. استدلال اساسی لیبرال ها این بود که انگلستان از حفظ یا گسترش امپراتوری نفع اقتصادی یا سیاسی نخواهد برد. در مواردی که بر امپریالیسم صحه گذاشته می شد، مانند مورد ایرلند و هند، استدلال ایشان این بود که به دلایل سیاسی یا انسانی انگلستان هیچ انتخابی جز تحمل زیان ندارد. از همه بالاتر، لیبرال ها دو مورد امپریالیسم انگلستان در ایرلند و هند را حقیقتاً مواردی استثنایی می دانستند. جیمز میل و بنام هیچ یک ایرلند و هند را الگوهایی برای پیروان انگلستان در نقاط دیگر نمی دانستند.

نظریه جان استوارت میل

جان استوارت میل از سال های آخر دهه بیست قرن نوزدهم تا هنگام مرگش در سال ۱۸۷۳، تدریجاً این موضع لیبرالیستی کلاسیک را رد کرد و این استدلال را اقامه کرد که منافع اقتصادی و سیاسی انگلستان به بهترین وجه با حفظ و گسترش امپراتوری تأمین می شود. میل برای طراحی و صورت بندی این موضع جدید اغلب استدلال های دیگران را وام می گرفت و آنها را تعمیم می داد. با این کار، وی برجسته ترین مدافع امپراتوری در نیمه قرن نوزدهم گردید و مهم ترین اثر را بر نسلی از امپریالیست های لیبرال گذارد که از وی پیروی کردند.

میل به طرفداری از یک امپراتوری بریتانیایی که مرکز آن

انگلستان در هند را شبیه حضور آن در آفریقای غربی می دانست. وی استدلال می کرد که دژهای مسلح و شهرک های تجاری در طول سواحل آفریقای غربی نیز برای حفظ تجارتی سودآور ضروری اند.^{۴۰} اسمیت سپس به بیان موضعی یکسره ضد امپریالیستی می پرداخت. وی توصیه می کرد که انگلستان مرکز یک نظام تجاری آزاد با کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته باشد. انگلستان بطور مسلم در روابطش با کشورهای توسعه نیافته فعال تر خواهد بود؛ لیکن راه حاکمیت واقعی یا استیلای سیاسی در پیش نخواهد گرفت. امپریالیسم بطور کلی یک سیاست غیر لازم و غیر نافع محسوب می شد.

جرمی بنتام و جیمز میل ایرلند و هند را به مثابه استثناء های سیاست کلی خود نسبت به امپریالیسم قلمداد می کردند. آنها مطابق اصول کلی شان استدلال می کردند که انگلستان از استیلایش بر آن دو کشور نفع اقتصادی و سیاسی نمی برد. آنها در این نکته کاملاً راسخ بودند؛ بویژه در مورد هند بر این باور بودند که هر مقدار هم انگلستان از تجارت آزاد منتفع شود باز هم از هزینه های حکومت هند کمتر خواهد بود.^{۴۱} مع ذلك، آنها معتقد بودند که انگلستان باید ارتباط با ایرلند را حفظ کند زیرا به لحاظ سیاسی انجام هر کار دیگری غیر ممکن بود. همچنین هند باید به خاطر خود هندیان حفظ شود. بنتام و میل بعضاً اظهار می کردند که ایرلند کشوری کمتر پیشرفته و فقیر تر از انگلستان است لیکن، همچون اسمیت، این دو کشور را کمابیش در یک سطح از تمدن می نشانند.^{۴۲} آنها معتقد بودند که «لایحه اتحادیه»^{۴۳} بین ایرلند و انگلستان در سال ۱۸۰۰ بدین معنی است که ایرلند نه در مقام کانادا و هند غربی که در مرتبه اسکاتلند و ویلز قرار دارد. بنتام و میل هر دو «لایحه اتحادیه» را مایه تأسف می دانستند اما معتقد بودند که نمی توان آن را ملغی ساخت. آنها باور داشتند که ایرلند بخشی از «پادشاهی متحد»^{۴۴} باقی خواهد ماند و بدین روی، از تغییر موقع آن و گسترش امپراتوری حمایت می کردند.

بنتام در دوره ضد امپریالیستی نخستینش در واقع خواهان آزادسازی هند شرقی به همراه مستعمرات دیگر انگلستان بود.^{۴۵} نهایتاً، بنتام جدا از موضعش درباره مستعمرات سفید پوست نشین، تحت تأثیر جیمز میل قرار گرفت و استدلال کرد که انگلستان باید به خاطر هند استیلای خود را بر آن کشور ادامه دهد. گرچه بنتام همچون اسمیت تمایلی به رده بندی ملتها بر اساس یک مقیاس تمدنی نداشت وی آشکارا نشان می داد که هند را از هر کشور اروپایی دیگر کمتر متمدن می دادند؛ در نتیجه، معتقد بود که انگلستان می تواند حکومتی برای هندیان ایجاد کند بهتر از آنچه خود هندیان می توانند برای خود فراهم نمایند. علاقه اصلی او اصلاح نظام حقوقی هندیان بود. گرچه بخش اعظم مباحث خاص را برای

مستعمرات محل سکونت سفیدپوستان مهاجر و مستعمرات بومی نشین در آسیا، آفریقا، و ایرلند باشد استدلال می‌کرد. این مستعمرات نوعاً متفاوت، با توجه به مرحله تمدنی که از آن برخوردار بودند و با توجه به تشکیلاتی سیاسی که به ارث برده بودند، می‌باید به گونه‌های متفاوت اداره شوند.

مستعمراتی چون کانادا، استرالیا، و زلاندنو دارای مردمی از «نژاد اروپایی»^{۴۰} بودند و در همان مرحله‌ای از تمدن قرار داشتند که انگلیسی‌ها. این ملت‌ها کاملاً قادر به اداره خود بودند و میل از «حکومت خودمختار» برای آنها حمایت می‌کرد. مهاجران مستعمره‌نشین باید امور داخلی خود را اداره کنند و تنها در مورد سیاست‌های خارجی و بین‌المللی تابع انگلستان باشند. اموری که می‌بایست تحت حاکمیت انگلستان قرار گیرد عبارت بود از دفاع نظامی، روابط بین‌المللی، و اراضی عمومی مستعمراتی. سایر امور، شامل نحوه رفتار با مردم بومی، می‌بایست توسط خود مستعمرات تقنین و تنظیم شود. میل همچنین استدلال می‌کرد که چون مهاجران سفیدپوست از لحاظ تمدن با انگلیسی‌ها در یک مرحله قرار دارند و وضع وابستگی‌شان تنها زمانی باید استمرار داشته باشد که خود آنها بدان رضایت می‌دهند. چنانچه مستعمرات راضی باشند، در واقع وابسته باقی می‌مانند. به نظر جان استوارت میل، امپراتوری به این معنا بود که مستعمرات تابع قدرت حاکمه انگلستان باشند. وی آشکارا طرح فدرالی را که به طرح پیشنهادی آدم اسمیت شباهت داشت رد می‌کرد.

هر مرد انگلیسی باید از خود پرسد آیا می‌پسندد سر نوشتش در دست مجلسی باشد که یک سوم آن انگلیسی - آمریکایی باشند و یک سوم دیگر از آفریقای جنوبی و استرالیا؟... آیا همه احساس نخواهند کرد که نمایندگان کانادا و استرالیا، حتی در اموری که مربوط به امپراتوری باشد، نمی‌توانند منافع، عقاید یا خواسته‌های انگلیسی‌ها، ایرلندی‌ها یا اسکاتلندی‌ها را بدانند یا به اندازه کافی نسبت به آنها احساس تعهد و مسئولیت کنند؟^{۴۱}

از طرف دیگر، [مدعی بود که] ملت‌های آسیا و آفریقای تمدن و وحشی‌اند و نمی‌توانند خود را اداره کنند. انگلستان در این موارد باید استبدادی خیر خواهانه ایجاد نماید.^{۴۲} میل توصیه می‌کرد که حکومت مستعمراتی از این دست به جای ملت یا پارلمان انگلستان، به گروه‌های خودمختاری از متخصصان مانند «کمپانی هند شرقی» سپرده شود. با وجود این، وی در سال ۱۸۵۴ در پیکار بر سر حفظ خودمختاری «کمپانی هند شرقی» شکست خورد. پس از این تاریخ، او این بحث را مطرح کرد که پارلمان باید هیئت‌هایی از متخصصان تعیین و از نظر آنها پیروی کند.^{۴۳}

میل برخلاف اسلاف لیبرال‌ش ایرلندی‌ها را ملتی بی‌تمدن و وحشی می‌دانست که قادر به اداره خود نیستند. با این حال، روابط بین ایرلند و انگلستان به واسطه «لایحه اتحادیه» به ارث مانده از گذشته، پیچیده شده بود. میل در مقطعی از حیانتش نوشت که «من خود همواره برای اداره ایرلند، همچون هند، طرفدار یک حکومت استبدادی قدرتمند بوده‌ام»^{۴۴} لیکن بر آن بود که حکومت ایرلند عملاً باید به منزله بخشی از «پادشاهی متحد» ادامه پیدا کند.

میل چنین امپراتوری پیچیده را بر این اساس توجیه می‌کرد که این امپراتوری منافع اقتصادی، فرهنگی، و سیاسی انگلستان را تأمین می‌کند.

استدلال اقتصادی

میل معتقد بود که انگلستان بعنوان یک کشور سرمایه‌داری پیشرفته دچار مازاد نیروی انسانی و مازاد سرمایه است. موضع میل درباره مازاد سرمایه، که به گونه‌ای چشمگیر با موضع اسمیت، بنتام و پدرش اختلاف فاحش داشت، سخت و امدار ادوار د گیبون و یکفیلد^{۴۵} بود که در دهه بیست قرن نوزدهم بنیانگذار گروهی معروف به «اصلاحگران مستعمرات»^{۴۶} شده بود. میل به پیروی از ویکفیلد استدلال می‌کرد که انگلستان در آن زمان سرمایه‌ای بیش از آنچه بتواند بطور سودآور در داخل سرمایه‌گذاری کند تولید می‌کند. ویکفیلد ادعا کرده بود که این سرمایه‌گذاری مازاد منجر به نوعی اشباع عمومی یا تولید بیش از حد کالا می‌شود.^{۴۷} میل همچون اقتصاددانان کلاسیک پیش از خود به قانون «سی» پایبند بود که عرضه، تقاضای خود را ایجاد می‌کند و بنابراین استدلال می‌کرد که کالاهای تولیدشده پیوسته خریداری خواهد شد، و همواره بازاری پیدا خواهد کرد. مشکل سرمایه‌گذاری مازاد در داخل، نه اشباع بازار داخلی، بلکه کاهش نرخ سود بود. میل معتقد بود که اگر با وجود مقادیر زیادی سرمایه، جمعیت یکسان بماند هزینه کارگر یا دستمزدها افزایش خواهد یافت و بنابراین، سود کاهش خواهد یافت. اگر با وجود مقادیر زیادی سرمایه جمعیت افزایش یابد تقاضای بیشتری برای مواد غذایی به وجود می‌آید، اراضی نامرغوب بیشتری زیر کشت خواهد رفت و در نتیجه بهای مواد غذایی و هزینه کارگر یا دستمزدها افزایش پیدا خواهد کرد. مجدداً، با افزایش دستمزد سود کاهش می‌یابد. در نتیجه نرخ نزولی سود دیگر سرمایه‌گذاری صورت نخواهد گرفت و انگلستان پیش از موعد به وضع ثابت و بدون رشد خواهد رسید.^{۴۸} میل بر آن بود که اقتصاد «بدون رشد» یا ثابت، در زمانی نامعلوم در آینده، در صورتی وضع مطلوب خواهد بود که با جمعیتی مهارشده و توزیع ثروتی عادلانه همراه باشد. در آینده‌ای نزدیک تر و ذی‌اثر، اقتصاد بدون رشد به زیان عامه مردم خواهد بود و وضعی است که باید از آن اجتناب کرد.

احتجاجات میل (و ویکفیلد) نشان می‌دهد که از اوائل دهه پنجاه قرن

نوزده اقتصاددانان سیاسی لیبرال خیلی پیش از هابسون و لنین، سرمایه‌مازاد را مشکلی جدی قلمداد کرده‌اند و سعی در حل آن داشته‌اند.

راه‌حل میل، این بار نیز در پی ویکفیلد، این بود که انگلستان باید بیشتر بر تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی تکیه کند. با توجه بدین ضرورت، انگلستان باید قطعاً هزینه‌طرح‌های ایجاد مستعمرات را تعهد و تأمین کند. میل اظهار می‌کرد که «در تأیید این نکته جای هیچ تردیدی وجود ندارد که در وضع کنونی جهان، مستعمره‌داری بهترین نوع فعالیتی است که سرمایه‌کشوری قدیمی و ثروتمند می‌تواند به آن بپردازد.»^{۴۹} جمعیت مازاد داخلی به علت چنین استعماری کاهش می‌یابد، و در نتیجه دستمزدها افزایش پیدا می‌کند. سرمایه‌هزینه شده برای انتقال و اسکان مهاجران از اقتصاد داخلی برداشت می‌شود و منجر به سود بیشتر و ثبات‌تر می‌شود. انگلستان می‌تواند تدریجاً سرمایه‌گذاری بیشتری در داخل داشته باشد بدون اینکه باعث کاهش سود به حداقل ممکن شود. بهره‌وری و امنیت فراهم شده در مستعمرات سرمایه‌داران داخلی را تشویق به سرمایه‌گذاری در آنها می‌کند و در نتیجه از فشار بر بازار داخلی کاسته و به رشد مستعمرات کمک می‌شود. و بالاخره، مستعمرات در پایان کار مواد غذایی و کالای ارزان به انگلستان صادر می‌کنند. این امر به نوبه خود باعث می‌شود سرمایه‌های بیشتری در کارهای سودآور داخلی به کار گرفته شود. مطابق استدلال میل، «تا نقطه معینی، هر چه سرمایه بیشتری به خارج انتقال بدهیم در داخل بیشتر به چنگ خواهیم آورد و بیشتر حفظ خواهیم کرد.»^{۵۰}

معنای دفاع میل (ویکفیلد) از استعمار این است که لیبرالها، در دهه پنجاه و باز هم خیلی پیش از هابسون و لنین، بین مسأله مازاد سرمایه و راه‌حل امپریالیسم رابطه برقرار کرده بوده‌اند.

هیچ تردیدی وجود ندارد که میل (و «اصلاح‌گران مستعمرات» عموماً) این استدلال اقتصادی به نفع امپریالیسم را عمدتاً در مورد مستعمرات سفیدپوست نشین به کار می‌بسته‌اند. تنها در این قبیل کشورها ممکن بود صادرات سرمایه را به صادرات جمعیت پیوند زد. میل اسکان انگلیسی‌ها در ایرلند، آسیا یا آفریقا را چندان محتمل نمی‌دانست، و در مقابل انتظار داشت که سرمایه‌داران انگلیسی ترجیح بدهند در مستعمرات سفیدپوست نشین که کشورهای توسعه‌یافته، آشنا و ایمن بودند سرمایه‌گذاری کنند و با آنها تجارت نمایند تا با مستعمرات غیرمتمدن. با وجود این، میل استدلال می‌کرد که مستعمرات غیرمتمدن نیز به منافع اقتصادی انگلستان کمک می‌کنند. همچنین، آنها بازاری برای سرمایه‌انگلیسی‌ها هستند و نیز محصولات کشاورزی ارزان قیمت عرضه می‌کنند. این رابطه اقتصادی تنها در این صورت امکان‌پذیر بود که انگلستان برای این کشورها حکومت کند و نظم و امنیت لازم برای سرمایه‌گذاری و

تولید را در آنها تأمین نماید.^{۵۱} میل چنان پیوند نزدیکی بین انگلستان و مستعمراتش، مثلاً مانند هند غربی، می‌دید که آنها را واقعاً کشور نمی‌دانست بلکه «مراکز و تأسیسات تولیدی و کشاورزی دورافتاده» محسوب می‌کرد. هند غربی از خود هیچ سرمایه‌مؤلدی نداشت؛ هند غربی «جایی است که انگلیس آن را برای تولید شکر، قهوه، و چند قلم کالای استوایی دیگر مناسب یافته است. همه سرمایه‌به کار رفته سرمایه انگلیسی است، و تقریباً تمام صنعت برای مصرف انگلیسی‌ها می‌چرخد.»^{۵۲}

میل در خلال این سالها شاهد تغییرات مهمی در روابط انگلستان و مستعمرات سفیدپوست نشین بود. انگلستان ناگزیر شده بود در قبال خواست دولتهای مستعمرات نظارت و اداره اراضی عمومی را واگذار کند و تنظیم امور مربوطه به آنها را نه در حوزه امپراتوری بلکه امری داخلی بشناسد. میل در سال ۱۸۷۰ اظهار داشت که «واگذاری اراضی اشغال نشده به دولت‌های مستعمرات مشکلات فراوانی به بار می‌آورد. در آن زمان به نظر آمد که این کار خطاست، این اراضی می‌باید میراث مشترک همه مردم، پادشاهی متحد [بریتانیا] و مستعمرات در مجموع، محسوب می‌گشت.»^{۵۳} از آن زمان به بعد انگلستان نتوانست مهاجرت مهاجران به مستعمرات یا روابط اقتصادی داخلی مستعمرات را مستقیماً تدبیر کند. افزون بر این، دولت‌های مستعمرات به اعمال نظارت و کنترل بر نوع و تعداد مهاجرانی که می‌پذیرفتند، می‌پرداختند. آنها از پذیرش مهاجران فقیر خودداری کردند لیکن در بیشتر این سالها مایل بودند کارگران کشاورزی غیرفقیر را بپذیرند. میل همچنان استدلال می‌کرد که انگلستان باید مستعمرات را حفظ نماید زیرا «مهاجرت از... مناطق زراعی... سویاپ اطمینان مهمی خواهد بود»^{۵۴} و امتیاز و نفع اقتصادی برای انگلستان و مستعمرات در بر خواهد داشت. وی همچنین به حمایت خود از کمک مستقیم و غیرمستقیم دولت به امر مهاجرت ادامه داد. گذشته از تأمین بودجه برای مهاجران، وی از سرمایه‌گذاری دولتی و خصوصی در شبکه راه‌آهن مستعمرات، به منظور جذب هر چه بیشتر نیروی انسانی، حمایت می‌کرد.^{۵۵}

در دهه شصت، میل برهان اقتصادی دیگری برای امپریالیسم اقامه کرد. وی تحلیل خود در باره مازاد سرمایه را حفظ کرد و بنابراین انگلستان را کماکان سخت‌متکی به تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی می‌دید. به همین دلیل، نسبت به احساسات و قانونگذاری‌های حمایت‌گرایانه فرانسه، آلمان، و آمریکا احساس نگرانی می‌کرد. وی قائل بود که در محدوده امپراتوری انگلستان هم مستعمرات سفیدپوست نشین و هم مستعمرات موجود در ایرلند، آسیا، و آفریقا نه فقط به مناطق عمده، بلکه به تنها مناطقی بدل خواهند شد که برای سرمایه انگلستان بازاری فراهم می‌آورند و نیز تنها شرکای تجاری انگلستان خواهند گشت. در نتیجه، وی با هر اقدامی در جهت حمایت از تولیدات داخلی یا در این جهت که تجارت را امری داخلی، و نه امری در

حیطهٔ امپراتوری، سازد مخالفت می‌ورزید. او حفظ امپراتوری را راهی برای تأمین تجارت آزاد بین تعداد معتنا بهی از کشورها می‌دید. و بنابر این درست مقابل موضع قدیمی مرکز کانتیلیستی استدلال می‌کرد.^{۵۶}

در حالی که جان استوارت میل در این استدلال خود که انگلستان از وجود امپراتوری سود می‌برد با لیبرال‌های پیش از خود اختلاف نظر داشت، این اعتقاد ایشان را حفظ کرد که مناطق و مردمی که توسط انگلستان اداره می‌شوند نیز از امپراتوری سود می‌برند. وی امپریالیسم را هم برای انگلستان و هم برای مستعمراتش امتیازی اقتصادی می‌دید. امتیازات اقتصادی که انگلستان تحصیل می‌کرد مبتنی بر استثمار مناطق متمدن یا مناطق نامتمدن نبود. به نظر او مستعمرات مهاجران سفیدپوست برای توسعهٔ خود نیازمند نفوس و سرمایهٔ انگلیسی بودند. میل اظهار می‌کرد که «صدور کارگر و سرمایه از کشورهای قدیمی به جدید، از جایی که میزان بهره‌وری آنها کمتر است به جایی که بهره‌وریشان بیشتر است، محصول کل نیروی کار و سرمایه را در جهان به‌میزی قابل توجه افزایش خواهد داد. این امر ثروت مشترک کشورهای قدیم و جدید را افزون خواهد کرد.»^{۵۷} مستعمرات نامتمدن نیز از نظم و امنیت، تجارت و سرمایه‌گذاری که انگلستان فراهم می‌کند سود می‌برند. مناطق توسعه‌نیافتهٔ جهان بیش از هر چیز هم از ضعف کوشش و فعالیت و هم از ضعف میل مؤثر به تکاثر زیان می‌دیدند. ابزارهای بهبود عبارت بود از:

اولاً، دولتی بهتر: امنیت همه‌جانبه‌تر مالکیت، مالیاتهای معتدل‌تر، اجارهٔ ثابت‌تر... زمین.
ثانیاً، ارتقاء آگاهی‌های عمومی: زدودن سنت‌ها یا خرافاتی که با ابراز و ظهور مؤثر تلاش و کوشش تداخل پیدا می‌کند، و رشد فعالیت‌های ذهنی تا مردم را متوجه خواسته‌ها و امیال جدید نماید.
ثالثاً، عرضهٔ آثار هنری خارجی... و سرمایه‌های خارجی، که باعث می‌شود افزایش تولید از این پس منحصر آ بستگی به قناعت یا آینده‌نگری خود ساکنان نداشته باشد، ضمن اینکه نمونه و شاهدهی برانگیزنده پیش‌روی آنها قرار می‌دهد.^{۵۸}

استدلال فرهنگی

توجیه دوم میل برای بسط و گسترش امپراتوری بریتانیا توجیهی فرهنگی بود. وی معتقد بود که امپریالیسم انگلستان نقشی تمدن‌ساز دارد. او همچون پدرش بر این باور بود که مقیاس حاضر و آماده‌ای برای تمدن وجود دارد که مطابق آن می‌توان ملت‌ها را رتبه‌بندی کرد. وی کاملاً اطمینان داشت که انگلیسی‌ها متمدن هستند و ملت‌های آسیا، آفریقا، و ایرلند بی‌تمدن و وحشی‌اند. جان استوارت میل همچنین اعتقاد داشت که بسته به میزان تمدنی که

هر ملت به آن نایل شده است مواد مختلفی از قوانین بین‌المللی و اخلاق قابل اعمال است. «قواعد اخلاق بین‌المللی بین ملت‌های متمدن، و بین ملت‌های متمدن و وحشیان بطور یکسان اعمال نمی‌شود.»^{۵۹} بویژه، ناسیونالیسم و علاقه به استقلال ملّی فقط برای ملل متمدن آمال ارزشمندی به‌شمار می‌رفت. «وظایف مقدّسی که ملت‌های متمدن نسبت به استقلال و ملیت یکدیگر دارند نسبت به کشورهایی که استقلال و ملیت برایشان یا نوعی شرّ است یا در بهترین صورت خیری مشکوک محسوب می‌شود لازم‌الاجراء نیست.»^{۶۰}

میل این استدلال فرهنگی را به کار می‌برد تا هم ایجاد مستعمرات مهاجران سفیدپوست، و هم حکومت مستقیم بر بومیان را توجیه کند. دقیقاً از این که انگلستان به پیش رود و جهان غیر متمدن را تسخیر کند دفاع نمی‌کرد، بلکه از فرآیند تسخیر که از پیش جریان داشت دفاع می‌کرد و آن را مشروعیت می‌بخشید. به عنوان مثال، میل در کتاب ملاحظاتی دربارهٔ دولت نمایندهٔ مردم قائل شده بود که «این که ملت‌های عقب‌مانده‌تر یا تحت انقیاد مستقیم کشورهای پیشرفته‌تر قرار می‌گیرند یا تحت تقوُّق کامل سیاسی آنها واقع می‌شوند مطلبی عادی شده است و به سرعت قاعده‌ای جهانشمول می‌شود.»^{۶۱}

میل معتقد بود که انگلیسی‌ها حق دارند بر ملت‌های نامتمدن برخلاف میل آنها حکومت کنند زیرا دولت انگلستان بهبود تدریجی به وجود می‌آورد. فقدان تمدن یک ملت خصلیتی ذاتی یا ژنتیک نیست؛ فقدان آن است در نتیجهٔ تاریخ، و می‌توان اکنون آن را به کمک تاریخ جبران کرد. در این توجیه امپریالیسم، میل اساساً موضع پدرش در مورد هند را تسمیم می‌داد. وی هند را نه یک استثنا بلکه الگویی برای سایر کشورهای آسیا و آفریقا قرار داد.

در همان زمان که میل این دفاع فرهنگی از امپریالیسم را مطرح می‌نمود متوجه این مطلب نیز شده بود که انگلیسی‌ها غالباً نسبت به آنهایی که حقیر می‌شمارند رفتاری بسیار توهین آمیز، خشونت آمیز، و ستمگرانه دارند. میل در اواخر حیات حرفه‌ایش، توجه بیشتری به مسألهٔ توده‌های بومی در مستعمرات مهاجران سفیدپوست مبذول داشت. او باور داشت که مهاجران انگلیسی با توجه به حرص و آزی که برای زمین دارند عموماً دعوای مشروع این مردم را نقض می‌کنند.^{۶۲} با وجود این، وی بر این اعتقاد استوار ماند که رفتار با توده‌های بومی، برخلاف سایر موضوعات اقتصادی و سیاسی، امری داخلی مربوط به خود مستعمرات است و انگلستان نمی‌تواند هیچ اقدامی در مورد بی‌عدالتی‌ها بکند.^{۶۳}

میل همچنین اظهار داشت که خود مردم و مسئولان انگلیسی با مردم غیر مهاجر در مستعمرات رفتار غیر عادلانه دارند. مردم انگلستان اغلب آراء و تمایلات و تعصبات خود را به مردم تحت انقیاد تحمیل می‌کنند.^{۶۴} مقامات سیاسی در داخل و خارج معمولاً منافع طبقاتی و حزبی خود را به رفاه توده‌های بومی ترجیح می‌دهند.^{۶۵} میل در آثار خود همواره برای دولتی

انگلستان باید در روابط بین کشورها مستقیم‌تر مداخله کند. وی نوشت که در مواقع بروز خصومت بین دو کشور، انگلستان باید از آغاز آن اعلام کند که نیروی دریایی‌اش به کمک طرفی خواهد رفت که ابتدا مورد حمله واقع شده است. میل از اینکه گلاستون^{۷۶} در سال ۱۸۷۰ از اتخاذ چنین موضعی در قبال درگیری بین فرانسه و پروس ناکام مانده بود از وی منزجر بود.^{۷۷} میل همچنین استدلال می‌کرد که در برخی شرایط انگلستان باید در امور داخلی سایر کشورها مداخله کند. وی با مداخله در جهت کمک به ملتی که برای کسب آزادی در برابر دولت خود می‌جنگد مخالفت می‌کرد. بهترین دلیل برای اینکه مردمانی قادرند آزادی خود را پس از بدست آوردن حفظ کنند، اراده و توانایی ایشان است در جنگیدن موفقیت‌آمیز برای تحصیل آن. لیکن شرایط دیگری وجود دارد که مداخله در امور داخلی را مشروع و مجاز می‌سازد. قدرتهای دیگر می‌توانند در مورد جنگهای داخلی طولانی شده مداخله کنند و بخواهند که درگیری متوقف شود و آشتی‌ای صورت گیرد که برای طرفین تا حدودی عادلانه باشد.^{۷۸} وی از مداخله اروپا در شورش سال ۱۸۳۰ یونانیان در برابر ترکیه، و قیام بلژیکی‌ها در برابر هلندیان در سال ۱۸۳۱، حمایت کرد. او همچنین از مداخله انگلستان در پرغال در اواخر دهه سی قرن نوزده، و موافقت چهار قدرت^{۷۹} بر سر مسئله شرق^{۸۰} در سال ۱۸۴۰ حمایت کرد.^{۸۱} و بالاخره، میل استدلال می‌کرد که انگلستان می‌تواند به کمک ملتی آید که برای آزادی در برابر فاتح خارجی می‌جنگد. وی در مورد کمک به لهستانی‌ها یا مجارها در جنگ با اتریش تردید داشت زیرا روشن نبود که اتریش یک قدرت خارجی است یا نه. لیکن هنگامی که روسیه به طرفداری از اتریش وارد جنگ شد، بدیهی بود که انگلستان (به تنهایی، یا ترجیحاً با کمک فرانسه) حق دارد به حمایت از لهستانی‌ها یا مجارها، طرفی که محق است، مداخله کند.^{۸۲} میل بین مبارزه مجارها با اتریش / روسیه و مبارزه ایرلندی‌ها در برابر انگلستان فرق قائل می‌شد. وی استدلال می‌کرد که ملت مجارستان، درست برخلاف ایرلندی‌ها، از فهم درست، درک وسایل و اهداف، و منابع نظامی لازم برای حفظ و نگهداری استقلال و آزادی خویش برخوردارند.^{۸۳} میل اعتقاد داشت که انگلستان با قدرت و اعتباری که دارد می‌تواند اتحادی از ملتهای آزاد اروپا در برابر مستبدان اتریش و روسیه رهبری کند. اگر مستبدان بر کمک به یکدیگر جازم می‌شدند در آن صورت انگلستان می‌بایست به آرمان آزادی مدد برساند.

تبعات دفاع میل از امپریالیسم برای نظریه سیاسی و اقتصادی‌اش

میل پس از دفاع اقتصادی، فرهنگی، و سیاسی از امپریالیسم، توجه خود را عمدتاً معطوف به بهترین شیوه‌های حکومت بر مستعمرات نمود. توجه وی به این قبیل مسائل حکومتی آثار مهمی برای دیگر جنبه‌های اندیشه سیاسی‌اش، بویژه نگرش وی نسبت به آزادی،

عادل و نه بوالهوس و اعتباطی مبارزه می‌کرد. وی، پس از شورش هندیان، نسبت به درخواستهای عمومی برای انتقامی بیش از حد لازم و معمول اعتراض نمود.^{۶۶} او استدلال می‌کرد که با شورشیان ایرلندی به‌ممنون‌اندانیان سیاسی برخورد شود نه بعنوان مجرم عادی.^{۶۷} وی مخالف قوانینی بود که متوجه توطئه گران خاصی می‌شد، و مبارزه‌ای علنی امایی فرجام به راه انداخت تا حاکم سفیدپوست جامائیکار ابرای قتل یک سیاهپوست بومی به محاکمه بکشاند.^{۶۸}

به رغم اذعان به وجود شرارت‌های واقعی و به رغم این قبیل مبارزات اغلب ناکام برای عدالت، میل همواره معتقد بود که انگلستان حق دارد مستبدانه حکومت کند زیرا این کار مزایای تمدنی والا ترا به ارمغان می‌آورد. وی مساعی خود را مبنی بر ترغیب و توجیه آن گونه دولتی کرد که بر این شرارت‌ها فائق آید.

استدلال سیاسی

دفاع سوم میل از امپریالیسم این بود که امپریالیسم قدرت و حیثیت سیاسی انگلستان را افزایش می‌دهد. عکس این موضع این بود که چنانچه انگلستان هر یک از مستعمراتش را آزاد می‌ساخت آنها به سهولت در اختیار کشورهای رقیب قرار می‌گرفتند و قدرت ایشان را افزایش می‌دادند.^{۶۹} میل با گذشت زمان تأکید بیشتری بر این استدلال می‌کرد، تا این که در دهه شصت همان مقدار وزن و اعتبار برای این توجیه سیاسی امپراتوری قائل شد که برای توجیه قدیمی اقتصادیش. وی تصریح می‌کرد که انگلستان با قدرت و حیثیتی که از امپریالیسم به دست می‌آورد می‌تواند در روابط بین‌المللی به گونه‌ای موفقیت‌آمیزتر مداخله کند. او معتقد بود که انگلستان متمدن‌ترین ملت روی زمین است، «به گونه‌ای مقایسه‌ناشدنی و بی‌همتای با وجدان‌ترین همه ملت‌هاست... تنها ملتی که صرف وجود ذره‌ای ملاحظاتی وجدانی آن را... بازمی‌دارد».^{۷۰} همچنین، انگلستان «تنها قدرتی است که از میان همه قدرتهای موجود، آزادی را به بهترین وجهی فهم می‌کند».^{۷۱} بنابراین، میل معتقد بود که توفیقات انگلستان در صحنه بین‌المللی نه تنها منافع خودش بلکه منافع بشریت را نیز وسعت می‌بخشد. در نامه‌ای به جان ایوت کرنز^{۷۲} به سال ۱۸۶۲، میل مخالفت خود را با مقالات گولدوین اسمیت،^{۷۳} برجسته‌ترین ضد امپریالیست آن ایام، اظهار داشت. میل نوشت که «هر جداسدنی [از مستعمراتمان] اعتبار انگلستان را بطور جدی مخدوش خواهد کرد، اعتباری که من معتقدم در وضع موجود جهان، امتیاز بزرگی برای نوع بشر است».^{۷۴}

میل اظهار می‌داشت که انگلستان باید در آینده در زمینه امور بین‌المللی حتی از گذشته نیز فعال‌تر شود. وی معتقد بود که انگلستان باید قدرت و اعتبار فراوانش را به دو گونه مهم به کار گیرد: باید «صاحب نفوذ و وزن اخلاقی در شوراهای دنیا» باشد.^{۷۵} همچنین

دمو کراسی سیاسی، مالکیت خصوصی، و اقتصاد آزاد در پی داشت. توجه میل به مسائل امپراتوری عامل عمده‌ای بود که به بسط و تفصیل نظریه فرهنگی و تاریخی‌اش درباره آزادی و دموکراسی منجر شد. وی اهمیت دموکراسی لیبرال در جهان قرن نوزدهم را به شدت تحدید کرد، زیرا مدعی بود فقط ملتی که در پیشرفته‌ترین مرحله تمدن باشد می‌تواند این نهادها را نگهدارد. اکثر ملت‌های دنیا توان اداره خود را ندارند، پس در واقع حتی نمی‌توانند از حداقلی از آزادی یا مشارکت سیاسی بهره‌مند شوند.

توجه میل به مسائل امپراتوری به عدم رضایت فزاینده وی از نهاد‌های دموکراتیک خالص، حتی در مورد پیشرفته‌ترین ملت‌ها، دامن زد. وی معتقد بود که نهاد‌های دموکراتیک بویژه قادر نیستند دولتی خوب به ملت‌های دور دست و بیگانه عرضه کنند. مردم به تعصب و پیشداوری گرایش دارند و مجلس به منافع خود می‌اندیشد. اگر بنا باشد انگلستان یک استبداد واقعاً خیر خواهانه ایجاد کند در این صورت حکومت امپراتوری باید به هیئت‌های مستقلی از متخصصان واگذار شود. میل پس از اینکه در مبارزه برای حفظ خودمختاری کمیانی هند شرقی شکست خورد، استدلال می‌کرد که مجلس پیروز باید هیئت‌هایی از متخصصان را مأمور سازد و بدان‌ها اجازه بدهد که حکومت کنند. اساساً او استدلال می‌کرد که حکومت امپراتوری یکی از حیثه‌هایی است که باید از نظارت و حاکمیت نهاد‌های دموکراتیک فارغ باشد.

توجه میل به حکومت مستعمرات و سرزمین‌های وابسته، بیشترین تأثیر را بر اقتصاد سیاسی وی گذاشت. وی معتقد بود که نظامات اقتصادی کشورهای در حال توسعه عوامل مؤثر آموزنده‌تر و تمدن‌سازتری هستند تا نهاد‌های آموزشی و سیاسی رسمی.^{۸۴} به همین دلیل، او توصیه می‌کرد که انگلستان نظام اقتصادی مستعمرات را به دقت تنظیم کند. این توجه او به تنظیم دقیق، بر بازاندیشی‌اش چه درباره مالکیت خصوصی و چه درباره سیاست عمومی اقتصاد آزاد، اثر مهمی گذارد. طرح و ایجاد یک نظام اقتصادی سرمایه‌داری نیازی جدی برای مستعمرات مهاجران سفیدپوست بود. میل در پشتیبانی از قوانین خاص برای ایجاد نظام سرمایه‌داری در مستعمرات، از ویکفیلد و گروه «اصلاحگران مستعمرات» پیروی می‌کرد. وی از این بابت متأسف بود که با توجه به تعداد اندک مهاجران مستعمره‌نشین در مقایسه با اراضی موجود، هر خانوار به سرعت هر چه تمام‌تر صاحب مزرعه‌ای خواهد شد. میل اظهار کرد که این تقسیم و تفکیک اراضی به مزرعه‌های کوچکتر، مستعمره را از امتیازات تقسیم کار و بازاری آماده برای مازاد محصول کشاورزی محروم خواهد کرد. وی توصیه می‌کرد که دولت انگلستان، که عهده‌دار اداره اراضی در مستعمرات بود، استثنایی مهم برای سیاست کلی‌اش که مبتنی بر اقتصاد بود قائل شود و توزیع و فروش اراضی را تنظیم نماید. دولت

می‌بایست بهای زمین را به اندازه‌ای بالا تعیین کند که مهاجران ناگزیر شوند مدتی طولانی به عنوان کارگر مزدور کار کنند تا بتوانند برای خود زمینی بخرند. بدین شیوه، مزرعه‌ها می‌تواند بزرگ بماند و کارگر مزدور فراوان استخدام نماید و تقسیم کار به وجود آید و بنابراین، مزرعه‌ها بتوانند از بیشترین میزان بهره‌وری برخوردار شوند. افزون بر این، کارگران مزدور بتوانند بازار آماده‌ای برای محصولات کشاورزی، و بدین سان، انگیزه‌ای فوری برای تولید ایجاد نمایند.^{۸۵}

بنابراین، استدلال میل در اساس این بود که سرمایه‌داری خودبخود در مستعمرات به وجود نخواهد آمد. انگلستان برای ایجاد آن باید دست به قانونگذاری بزند. مارکس درباره این طرح لیبرالیستی برای مستعمرات در سرمایه چنین نوشت:

اقتصاددان سیاسی، این متملق فرومایه سرمایه، ... باید در مستعمرات سینه‌اش را صاف کند و ... با صدای بلند اعلام کند ... که گسترش قدرت تولید اجتماعی نیروی کار، بکارگیری ماشین‌آلات در مقیاسی وسیع، و جز آن، بدون محروم ساختن کارگران از مالکیت خصوصی، و در کنار آن تبدیل ابزارهای تولیدشان به سرمایه، غیر ممکن است.^{۸۶}

لیکن از نظر میل این طرح برای تضمین ایجاد گسترش روابط اقتصادی سرمایه‌داری در مستعمرات مهاجران سفیدپوست، بهره‌وری بیشتر این مستعمرات را تأمین، و بنابراین، نفع‌هایی همه افراد ذریبط را تضمین می‌کند. مستعمرات از خیلی جهات بیانگر ایده آل میل از یک نظام اقتصادی سرمایه‌داری بودند. با توجه به کمبود نیروی کار و تقاضای زیاد برای آن، دستمزدها بالا می‌بود. کارگران مهاجر نهایتاً قادر می‌بودند زمینی از آن خود به دست آورند و سپس مهاجران جدید را به عنوان کارگر استخدام کنند. بطور مسلم، میل تلاش می‌کرد تمایزی دائمی بین طبقه‌ای از مالکان و طبقه‌ای از کارگران حفظ شود. با این حال، معتقد بود که آحاد کارگران در جامعه بسیار سیال و پر تحرک مستعمرات سرانجام سرمایه‌دار خواهند شد و نگاه خود نیز منافع حاصل از کارگران مزدور جدیدتر را به دست خواهند آورد، کارگران مزدوری که نهایتاً سرمایه‌دار خواهند شد، و هکذا.

کمال مطلوب اقتصادی میل برای کشورهای مستعمره نامتمدن کاملاً متفاوت بود. این بار نیز انگلستان می‌بایست به برنامه‌ریزی و تنظیم می‌پرداخت لیکن با هدفی کاملاً متفاوت. میل بطور مشخص اظهار می‌کرد که ضمن تلاش‌هایش در جهت ایجاد اصلاحات در هند و ایرلند، ناگزیر شده تمام اندیشه خود درباره حق مالکیت خصوصی بر زمین را مورد بازاندیشی و صورت‌بندی مجدد قرار دهد. تلاش‌هایش همچنین او را وامی‌داشت تا شرایطی را که در آن اقتصاد سرمایه‌داری سودمند و سازگار است و شرایطی را که در آن مضر و نامساعد است، تشریح کند. مشکل در هند و ایرلند، وجود توده عظیمی از دهقانان بود که تقریباً یکسره وابسته به زمین بودند. میل بر این نظر بود که ایجاد کشاورزی

از طرف دیگر، میل اداره ایرلند توسط انگلستان را تقریباً شکستی کامل می‌دانست. مالکان انگلیسی - ایرلندی با تقسیم زمینهای بزرگ خود به قطعات کوچک و اجاره دادن آنها به مستأجران امرار معاش می‌کردند. با توجه به انبوه جمعیت و فقدان بدیل‌های دیگر، رقابت شدیدی برای اجاره این زمینهای کوچک وجود داشت. اجاره‌ها بسیار بالا بود. در واقع، اجاره‌ها فقط اسمی بود و مستأجران همیشه به مالکان بدهکار بودند. در صورتی که مستأجری زمینش را آباد و اصلاح می‌کرد، اجاره او و اجاره مستأجران آتی افزایش می‌یافت. میل این نظام را بدترین نظام مالکیت ممکن می‌دانست. این نظام فقر مستمر را تضمین می‌کرد و مطلقاً هیچ انگیزه‌ای برای تلاش، دوراندیشی، و تدبیر به وجود نمی‌آورد. این ترتیبات ارضی به واسطه قدرت فراوان مالکان انگلیسی - ایرلندی در مجلس و به علت تعصب عمومی انگلیسی‌ها درباره مالکیت خصوصی استمرار می‌یافت.^{۹۲}

میل استدلال می‌کرد که حقوق اعمال شده توسط مالکان انگلیسی - ایرلندی را نمی‌توان توجیه کرد زیرا این حقوق فاجعه‌ای اقتصادی و اخلاقی برای اکثریت مردم به بار می‌آورد. علی‌الاصول حکومت می‌توانست هر نظم و ترتیبی را که لازم تشخیص دهد ایجاد کند. حکومت عملاً می‌توانست اراضی را بگیرد، خسارتی به مالکان بپردازد، و زمین‌ها را بین مستأجران توزیع کند.^{۹۳} میل در بخش عمده حیاتش استدلال می‌کرد که این راه چاره‌افراطی ضرورت ندارد. در سالهای دهه چهل، ویرانگرترین سالهای قحطی در ایرلند، میل هر هفته مقاله‌ای در این زمینه برای مورنینگ کرو نیکل می‌نوشت. نهایتاً، وی مواضعش را در چاپهای متعدد کتابش اصول اقتصاد سیاسی (۱۸۴۸، ۱۸۵۲، ۱۸۵۶، ۱۸۶۲) بیان کرد. میل در آن سالها اظهار می‌کرد که مالکان ایرلندی صاحب هکتارها زمین بایر هستند که نه آنها را احیاء می‌کنند و نه به هیچ شکل دیگری مورد استفاده سازنده قرار می‌دهند. مسلماً نمی‌توان گفت که این مالکان حق دارند این اراضی بکر را نگهدارند. میل توصیه می‌کرد که مالکان باید وادار شوند این اراضی بایر را به قیمت روز بازار به حکومت بفروشند تا حکومت آنها را برای احیاء و زراعت بین کشاورزان توزیع کند. حکومت می‌باید حداقل معیشت را برای این کشاورزان تا زمانی که بتوانند روی پای خود بایستند فراهم کند. در نهایت، حکومت این اراضی را به صورت طویل‌مدت یا دائمی با اجاره‌بهای ثابت به این کشاورزان واگذار خواهد کرد.^{۹۴} میل امیدهای بسیاری بدین راه حل معتدل بسته بود. وی تخمین می‌زد که یک سوم ایرلندی‌ها بدین شیوه کشاورزان صاحب زمین خواهند شد. کشاورزی سرمایه‌داری را می‌توان با این گشایش و بهبود به مابقی کشور تسری داد. در این صورت، اکثریت مردم کارگران مزدور خواهند شد لیکن همواره این امید را خواهند داشت که وضع خود را بهبود بخشند و کشاورز صاحب زمین شوند.

صاحب‌نظران ایرلندی که توصیه‌های میل را مورد بررسی قرار داده‌اند، آنهایی که همواره تردید داشته‌اند که اراضی بایر بتواند واقعاً

سرمایه‌داری در چنین شرایطی زیان‌بخش خواهد بود. در صورت ایجاد اراضی زراعی بزرگ اکثر کشاورزان موجود خلع مالکیت می‌شوند بطوری که تا آخر عمر به کارگرانی مزدور با دستمزد ناچیز بدل خواهند شد.^{۸۷} در مقابل، میل در مستعمرات مهاجران سفیدپوست هیچ مشکلی از بابت خلع مالکیت یا کمبود نمی‌دید.

میل معتقد بود که در شرایطی چون ایرلند و هند راه حل عبارت است از ایجاد ملتی از دهقانان صاحب‌زمین. به نظر وی اراضی کوچکی که اساساً آحاد کشاورزان مالک آن باشند بهترین وسیله بهبود اقتصادی، اجتماعی، و اخلاقی در این کشورهاست. وی مقدار قابل ملاحظه‌ای از تلاش خود را بدین استدلال اختصاص داد که اراضی کوچک به همان میزان سازنده و کارآمد است که اراضی بزرگ. وی همچنین استدلال می‌کرد هنگامی که کشاورز زمین را از آن خود بداند بیشترین انگیزه را برای تلاش، دوراندیشی، و تدبیر خواهد داشت.^{۸۸} میل معتقد بود که اقتصاد کشاورزی مبتنی بر آحاد کشاورزان شالوده‌ای برای توسعه به وجود می‌آورد. پیشرفت ملت‌های نامتمدن به سوی نهادهای فرهنگی و سیاسی لیبرالیستی می‌تواند بر اقتصادی کاملاً غیر سرمایه‌داری بنا شود.

میل استدلال می‌کرد که به منظور تغییر مستعمرات نامتمدن به اقتصادی متکی به آحاد کشاورزان، دولت انگلستان باید قدرت بیشتری بر اراضی اعمال کند، بیش از آنچه در گذشته اعمال کرده و بیش از آنچه تا به حال در کشور خود اعمال نموده است. اگر بناست ملت و دولت انگلستان وظایف امپریالیستی خود را ایفا کنند، تنها باید بر «تعصبات خویش درباره مالکیت خصوصی» فایق آیند.^{۸۹} میل قائل بود که مالکیت خصوصی همواره بر اساس فایده عمومی توجیه می‌شود. ادعای عامه مردم نسبت به مالکیت زمین حتی از ادعای ایشان نسبت به مالکیت اموال منقول بیشتر است. زمین کالای محدودی است و اساساً حاصل کار هیچ کس نیست. حکومت به منزله عامل نفع و خیر عامه مردم علی‌الاصول می‌تواند هر گونه ترتیباتی را که ضروری تشخیص می‌دهد صورت بخشد. ادعای حکومت در انگلستان اصولاً همان بود که در کشورهایی چون هند و ایرلند. لیکن میل معتقد بود که مالکیت خصوصی اراضی در انگلستان روی هم‌رفته به سود عامه مردم است.^{۹۰} با وجود این، زیانهای مالکیت خصوصی در هند و ایرلند بسیار زیاد بوده و ضرورت دارد که حکومت مستقیماً وارد عمل شود.

میل در مورد هند بر این اعتقاد بود که حکومت باید خود را مالک نهایی اراضی بشمارد و مستقیماً با یکایک کشاورزان تسویه حساب کند، یا با جماعت‌های روستایی تسویه حساب کند تا آنها به نوبه خود مبادرت به تسویه حساب با یکایک کشاورزان نمایند.^{۹۱} او معتقد بود که در دوران حیاتش پیشرفتی واقعی از این جهت در اداره امور هند به وجود آمده است.

14. laissez faire.
15. Bentham, "Manual of Political Economy", **Works**, IX,75; "Colonies and Navy", **Jeremy Bentham's Economic Writings**, III, ed. W. Stark (New York, 1954); "Defense of usury", Stark, III.
16. Bentham, "Institute of Political Economy", Stark, III, 355; "The True Alarm", Stark, III, 68; "Defense of a Maximum", Stark, III, 299- 302, 353.
17. Bentham, "Three Tracts Relating to Spanish and Portuguese Affairs", **Works**, VIII.
18. Say Law.
19. James Mill, "Colony", 13.
20. Smith, 560; Bentham, "Principles of International Law", 547-48; James Mill, "Colony", 29.
21. Smith, 580, 581, 899; Bentham, "Principles of International Law" 548-49; "Emancipate Your colonies", 411-15; James Mill, "Colony" 17.
22. Smith, 559,-60; Bentham, "Emancipate your colonies", 410; "Principles of International Law", 548; James Mill, "Colony", 5.
23. Smith, 560, 897; Bentham "Emancipate your colonies"; James Mill, "Colony", 32.
24. Smith, 560, 897; Bentham, "Principles of International Law", 549; James Mill, "Colony", 32.
25. Smith, 890; See also Smith's discussion in "Adam Smith on the American Revolution: An unpublished Memorial", **American Historical Review**, 38 (July, 1933), 417-20.
26. Bentham, "Principles of International Law", 548; James Mill, "Colony", 31-32.
27. Smith, 441, 459.
28. **Ibid.**, 143, 170-71, 473, 414.
29. **Ibid.**, 116, 143, 191, 202, 472.
30. **Ibid.**, 89-90, 223.
31. James Mill, **The History of British India** (London, 1817); "Affairs of India", **The Edinburgh Review**, XVI (April, 1810), 128-57. For an excellent discussion of Bentham and James Mill on India, see Eric Stokes, **The English Utilitarians and India**, (London, 1959).
32. Bentham, "Radicalism Not Dangerous", **Works**, III, 604; "Radical Reform Bill", **Works**, III, 584; James Mill, "State of the Nation", **Westminster Review**, 6 (October 1826), 277.
33. Act of Union.
34. United Kingdom.
35. Bentham, "Principles of International Law," 552.
36. See Bentham's Postscript (added in 1829) to "Emancipate your colonies", 418.
37. James Mill, **The History of British India**, Preface; "Affairs of India", 154; testimony in **British Parliamentary Papers : Colonies**, 6,42-59.
38. James Mill, "Affairs of India", 155.
39. James Mill, **The History of British India**, V, 331-452.
40. John Stuart Mill, "Lord Durham's Return", **West-**

یک سوّم مردم را تأمین نماید، آمادگی میل را در خلع مالکیت از اکثریت مردم مورد انتقاد قرار داده‌اند و پیشنهادهای وی را با توجه به وقوع قحطی‌های مکرر بسیار معتدل خوانده‌اند. با وجود این، توصیه‌های میل متضمن اعمال قدرت واقعی حکومت بر مالکیت خصوصی و تلاشی واقعی در جهت کاربرد قدرت حکومت برای تغییر ساختار نامناسب اجتماعی-اقتصادی است. توصیه‌های میل همچنین تندتر از سیاست‌هایی بود که در واقع دولت انگلستان اتخاذ کرد.^{۹۵} میل تا هنگام مرگ خود در ۱۸۷۳ همواره دولت انگلیسی ایرن در این شکست می‌دانست. با این حال، وی همچنان از ارتباط امپریالیستی بین دو کشور دفاع می‌کرد و همواره خواهان اصلاح سیاست‌های انگلستان بود.

بدین سان، توجیه میل در مورد امپراتوری بریتانیا، عبارت از یک رشته براهین بسیار پیچیده است که پیامدهای مهمی در تکوین و تطور اندیشه وی در حوزه‌های دیگر داشته است. با توجه به کل نظریه‌اش، میل مهم‌ترین شخصیت فکری در تحول لیبرالیسم انگلیسی، از یک نظریه غالباً ضد امپریالیستی به یک دفاع بسیار پیچیده از امپراتوری در حال گسترش بریتانیا، بوده است.

پانویس

1. Eileen Sullivan.
2. **Principles of Political Economy.**
3. **Considerations on Representative Government.**
4. **Westminster Review.**
5. **Morning Chronicle.**
۶. اگر برای جان لاک سهم عمده‌ای در سنت لیبرالیستی قائل شویم، در این صورت قضاوت سالیوان غیر قابل قبول و دستکم بسیار تردیدآمیز می‌شود. برای اطلاع از چگونگی نظرات مدافعیانه امپریالیستی لاک و نحوه نفوذ و حضور این نظرات در اندیشه سیاسی اش رجوع کنید به مقاله: «جان لاک و دفاع اقتصادی از استعمار»، تحقیق باربارا آرنیل، ترجمه علی شهبازی، و نیز «اندیشه‌های لیبرالیستی لاک و مشارکت وی در برده‌داری»، تحقیق وین گلاسر، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی.
7. Hobson.
8. Adam Smith.
9. Jeremy Bentham.
10. James Mill.
11. Adam Smith, **An Inquiry Into the Nature and Causes of the Wealth of Nations**, ed. Edwin Cannan (New-York, 1937), 562, 565, 578, 625-26. first published in 1776.
12. **Ibid.**, 566, 570, 576-77.
13. Jeremy Bentham "Principles of International Law", **The Works of Jeremy Bentham II**, ed. John Bowring (New York, 1962), 411; "Emancipate Your colonies", **Works**, IV, 411; James Mill, "Colony", **Essays on Government, Jurisprudence, Liberty of the Press and Law of Nations** (London, 1828), 113, and **Elements of Political Economy** (London, 1826), 211. (First edition 1821.)

- XVII, 1559.
68. **Autobiography**, ed. Jack Stillinger (Boston, 1969), 175.
69. "Considerations", 565; **England and Ireland** (London, 1868), 26-28, also **Works**, VI, 505.
70. "A Few Words on Non - Intervention", 373.
71. "Considerations", 565.
72. John Elliot Cairnes.
73. Goldwin Smith.
74. Letter to John Elliot Cairnes, 15 June 1862, **Works**, XV, 784.
75. "Considerations", 565.
76. Gladstone.
77. Letter to Charles Wentworth Dilke, 30 September 1870, **Works**, XVII, 1767.
78. "A Few Words on Non - Intervention", 380.
79. Four Power Agreement.
80. Eastern Question.
81. **Ibid.**
82. **Ibid.**, 383.
83. Letter to John Henry Bridges, 16 November 1867, **Works**, XVI, 1329. For a more comprehensive discussion, see Kenneth E. Miller, "John Stuart Mill's Theory of International Relations", **Journal of the History of Ideas**, XXII (October - December, 1961) 493-514.
84. **Morning Chronicle**, January 1, 1847.
85. "Principles of Political Economy", 958-59.
86. **Capital**, Vol. I, ch. XXIII. Translated by S. Moore, E. Aveling, E. Untermann (3 Vols., Chicago, 1906-09).
87. "Principles of Political Economy", 326-27, **Morning Chronicle** (Oct. 13, 1846).
88. "Principles of Political Economy", 145-45; 283-87.
89. Letter to Harriet Taylor, 31 March 1849, **Works**, XIV, 21. See also **England and Ireland** and "Principles of Political Economy", 228-32.
90. "Principles of Political Economy", 229; **England and Ireland**.
91. "Principles of Political Economy", 325-28.
92. **Morning Chronicle**, October 5, 1846; **England and Ireland**, 26.
93. "Principles of Political Economy", 232-33, 334.
94. **Ibid.**, 335-336; **Morning Chronicle**, Oct. 15, 1846; Oct. 17, 1846; Jan. 7, 1847.
95. "Principles of Political Economy", 324-29. The best discussion of Mill's Policy toward Ireland is E. D. Steele's "J.S. Mill and the Irish Question: The principles of Political Economy, 1848-1865" and "J. S. Mill and the Irish Question: Reform and the Integrity of The Empire, 1965-1870", **The Historical Journal**, XIII, 2 and 3 (1970), 216-36, and 416-50. See also Joseph Hamburger's brief discussion in his Introduction to **Works**, VI.
- minster Review**, XXXII (December 1838), 254, also in **Collected Works of John Stuart Mill**, VI, ed. John M. Robson (Toronto, 1982), 445.
41. "Considerations", 564-65.
42. **Ibid.**, 567.
43. **Morning Chronicle** (October 26, 1846), 4.
44. Letter to John Pringle Nichol, 21 December 1837, **Works**, XII, 365.
45. Edward Gibbon Wakefield.
46. For an excellent discussion of the "Colonial Reformers", see Donald Winch, **Classical Political Economy and Colonies** (Cambridge, Mass., 1965).
47. "England and America", **The Collected Works of Edward Gibbon Wakefield**, ed. M.F. Lloyd Prichard (Glasgow and London, 1968), 406-07, 517.
48. "Principles of Political Economy", **Works**, II, III, 735-41.
49. **Ibid.**, 963.
50. **Ibid.**, 746.
51. **Ibid.**, 186-87.
52. **Ibid.**, 693.
53. Letter to Henry Samuel Chapman, 14 January 1870, **Works**, XVII, 1685.
54. Letter to Charles Eliot Norton, 4 October 1868, **Works**, XVI, 1455.
55. Letter to George Laidlaw, 7 March 1869, **Works**, XVII, 1571.
56. "Considerations", 565.
57. "Principles of Political Economy", 963.
58. **Ibid.**, 186-87.
59. "A Few Words on Non-Intervention", **Essays on Politics and Culture**, ed. Gertrude Himmelfard, 377.
60. **Ibid.**
61. **Works**, 568.
۶۲. به عنوان مثال، میل در ملاحظاتی درباره دولت نماینده مردم می نویسد: «هنگامی که کشوری دیگری را تحت انقیاد خود درمی آورد آحاد مردم کشور حاکم که به آن کشور خارجی می روند تا ثروتی بیندوزند... هم مجهز به اعتبار یک ملت فاتح و هم مشحون از تکبر تحقیر آمیز هستند. نهایت تلاش مسئولان دولتی، در میان مردمی مثل مردم هند، برای حمایت مؤثر از ضعیف در مقابل قوی کافی نخواهد بود. و از میان اقویا، مهاجران اروپایی قوی ترین هستند.» (۵۷۱).
63. Letter to Henry Samuel Chapman, 7 January 1866, **Works**, XVI, 1135; Also Letter to Robert Pharazyn, 21 August 1866, **Works**, XV, 1196.
64. "Considerations", 570.
65. **Ibid.**, 570-73.
66. Letter to David Urquhart, 4 October 1866. **Works**, XVI, 1205.
67. Letter to Josiah Sherman, 8 February 1869, **Works**,